**باسمه تعالی**

**خارج اصول**

21/2/92 تزاحم - مرجحات باب تزاحم

**مرجحات باب تزاحم(تصحیح تقدم واجب مهم بر اهم )**

در بحث تزاحم در جایی که یکی از واجبات اهم هست و یکی از واجبات مهم هست اگر کسی اهم انجام ندهد مهم را انجام بدهد خب مورد بحث هست که آیا این مهم صحیح هست یا صحیح نیست به دو راه مهم تصحیح می‌شود یکی به وسیله امر ترتبی یکی به توسط ملاک مرحوم نائینی اشاره می‌فرمایند که اینکه ما به یکی از این دو راه بتوانیم در فرض اتیان امر اهم صحت امر مهم واجب مهم را اثبات کنیم متوقف است بر اینکه مهم مقید به قدرت شرعیه نباشد ولی اگر مقید به قدرت شرعیه باشد چون در فرض عدم تمکن و عدم قدرت مقید به قدرت شرعیه ملاک ندارد امر هم ندارد بنابراین نه از راه ملاک می‌توانیم صحت را احراز کنیم نه از راه امر اما از راه ملاک خب فرض این است ملاک ندارد طبیعتاً امر نمی‌شود گفت ملاک تصحیح کرد اما از راه امر هم امر فرع ملاک‌دار بودن شیء هست وقتی شییء ملاک ندارد امر هم نسبت به او معقول نیست به دلیل آن نکته‌ای که خب عدلیه قائل هستند که اوامر تابع ملاکات هست این بیانی هست در فرمایش آقای نائینی وارد شده هم فوائد الاصول هست هم در اجود التقریرات البته اینکه حالا یک شییء مقدور به قدرت شرعی باشد این چه طوری مقدور به قدرت شرعی هست گاهی اوقات با اخذ قدرت در لسان خود این دلیل مشروط به قدرت شرعی احراز می‌شود گاهی اوقات با جعل بدل و اخذ عدم قدرت در موضوع دلیل بدل مقید بودن دلیل مبدل به قدرت نتیجه‌گیری می‌شود ولی علی أی تقدیر وقتی شییء مقدور به قدرت شرعی شد تصحیح نمی‌شود نه به وسیله ملاک نه به سیله امر ترتبی مرحوم آقای خوئی در این قسمتی که به وسیله ملاک تصحیح نمی‌شود بحثی ندارند ولی در اینکه به وسیله امر هم نمی‌شود تصحیح بشود این اشکال دور را مطرح می‌کنند می‌فرمایند لازمه فرمایش شما این هست که امر متوقف باشد بر احراز ملاک در حالی که ما احراز ملاک را متوقف بر امر

می‌دانیم و هذا دورٌ صریح. من تصور می‌کنم که فرمایش مرحوم نائینی چیز دیگری هست که از لابه‌لای فرمایشات هم اجود هم فوائد الاصول مطلبش به دست می‌آید بخصوص فوائد الاصول با این توضیحی که می‌خواهم بدهم نزدیک‌تر هست ولی شاید بعضی عبارتهای مرحوم نائینی با این عبارتی که می‌خواهم عرض کنم چندان نسازد ولی مجموعاً به نظر می‌رسد که نکته‌ای که مرحوم نائینی می‌گویند تقریبی که دارند مطلبی هست که من عرض می‌کنم ببینید یک بحث این هست که آیا امر متوقف هست بر احراز ملاک خب اگر امر متوقف بر احراز ملاک در متعلق امر باشد دور پیش می‌آید همچنان که مرحوم آقای خوئی اشاره فرمودند روی مبنای این آقایان که ملاک را کاشفش را امر می‌دانند ولی کلام مرحوم نائینی این نیست کلام مرحوم نائینی این است که اگر جایی احراز کردیم که ملاک ندارد دیگر امر معقول نیست احراز عدم ملاک وقتی شد دیگر امر معقول نیست پس بنابراین امر متوقف است بر اینکه احراز عدم ثبوت ملاک نشده باشد این غیر این مطلبی است که از کلام مرحوم نائینی فرمودند که امر متوقف است بر احراز ملاک نه امر متوقف است بر عدم احراز عدم ملاک‌دار بودن پرسش: این متوقف بر وجود ملاک است دیگر ... پاسخ: نه آن یک بحث ثبوتی هست که امر متوقف بر ملاک است لازمه‌این بحث ثبوتی این هست که در مقام اثبات هم اگر جایی شما احراز کردید ملاک نیست دیگر نمی‌تواند بگویید امر اطلاق ندارد وجه‌اش هم روشن است وقتی ثبوتاً‌بدون ملاک امر معقول نیست اطلاق دلیل علم به عدم صحت و عدم مطابقتش با واقع دارد اطلاق دلیل می‌گوید آنجا امر وجود دارد ولی ما می‌دانیم اینجا امر معقول نیست اینجا چون ملاک وجود ندارد امر غیر معقول است امر که به غیر معقول شد این اطلاق مطابق واقع نیست این یک مطلب خیلی واضحی هست وقتی که ما یقین داریم که ملاک وجود ندارد پس یقین داریم امر وجود ندارد پس یقین داریم که اطلاق مطابق واقع نیست و ظواهر در جایی حجت هست که علم به خلاف نداشته باشیم و اینجا علم به خلاف داریم حالا یا علم وجدانی یا علم تعبدی بعضی جاهایی که علم به عدم ثبوت به ملاک وجدانی است علم وجدانی داریم جایی که علم به عدم ثبوت ملاک

تعبدی است می‌شود علم تعبدی،‌عمده بحث این نیست بحث کبروی نیست یعنی بحث در اینکه اگر جایی قدرت دخیل باشد در ملاک یعنی جایی در یک فرضی که ملاک ندارد خطاب وجود ندارد امر وجود ندارد اطلاق خطاب حجت نیست به همه واضح هست بحث عمده تطبیقش بر مقام هست در دو مرحله باید بحث بشود یک مرحله بحث این است که ما از کجا می‌فهمیم که یک شییء که قدرت ندارد غیر مقدور، غیر واجد ملاک است احراز عدم واجدیت غیر مقدور نسبت به ملاک به چه راهی حاصل می‌شود این یک بحث، یک بحث دیگر اینکه حالا احراز کردیم که غیر مقدور واجد ملاک نیست آیا نتیجه‌اش این هست که در بحث اهم و مهم ما بگوییم مهمی که مثلاً مقید به قدرت شرعیه هست آنجا نتیجه بگیریم فرض کنید آخر نتیجه‌گیریهایی که آقای نائینی می‌کند نتیجه‌گیری درستی هست یا نه؟ مثلاً فرض کنید مرحوم نائینی این نتیجه‌گیری را کرده فرموده ایشان اگر کسی یک آب دارد این آب را باید صرف کند برای إنجاء نفس محترمه‌ای به بدهد به یک نفس محترمه‌ای بنوشد و خودش وضو نگیرد تیمم بگیرد خب اگر نداد وضو گرفت این وضوش صحیح هست یا صحیح نیست؟ تطبیقی که روی بحث کرده در این بحث تطبیق کرده بحث این است که آیا نتیجه آن مقدماتی که ایشان چیده آیا وضو در این فرض صحیح نباشد این نتیجه‌گیری درست است نتیجه‌گیری درست نیست. اما اینکه از کجا ما می‌توانیم بفهمیم که قدرت دخیل در ملاک است و غیر مقدور ملاک ندارد مرحوم نائینی یک مطلبی دارند ایشان می‌گویند که جایی که قدرت در لسان دلیل اخذ بشود کشف می‌شود که غیر مقدور ملاک ندارد اگر گفتند «إذا قدرت وجب الوضوء» یا مستقیماً گفتند «إذا قدرت وجب الوضوء» یا عدم قدرت را در لسان بدل اخذ کردند در هر دو جا ما کشف می‌کنیم که قدرت دخالت در ملاک دارد یعنی غیر مقدور غیر واجد ملاک است این چرا؟ نکته‌اش چی هست؟ تعبیری که در خود فرمایش مرحوم نائینی تکیه شده در فرمایشات آقای صدر درست نقل نشده از آقای نائینی و به تقریبات دیگر پرداخته شده این هست که ایشان می‌گوید که تبعیت مقام ثبوت نسبت به مقام اثبات و کاشفیت مقام اثبات نسبت به مقام ثبوت این تعبیرات، تعبیراتی هستند هم در اجود التقریرات روی آن تکیه شده هم در

فوائد الاصول آمده در اجود التقریرات بخصوص بیشتر تکیه شده تبعیت مقام ثبوت نسبت به مقام اثبات یعنی ایشان می‌گوید مقام اثبات چون در لسان دلیل قدرت اخذ شده مقام ثبوت که مقام ملاک هست معنایش این است که قدرت دخیل در ملاک است اینجا در تحلیل فرمایش مرحوم نائینی حالا یک مقدمه‌ای عرض بکنم مرحوم نائینی یک سری اصول موضوعه‌ای در فرمایشاتشان هست که خیلی یا مبهم است یا بی‌دلیل یعنی دلیلش ذکر نشده و نیاز دارد به یک تبینهایی که ببینیم اصلاً مرادشان چی هست؟ یکی از اصطلاحات همین تبعیت مقام ثبوت نسبت به مقام اثبات است یکی از آنهایی که در این بحثها ما با آن مواجه هستیم «الممتنع الشرعی کالممتنع العقلی» اینها تعبیراتی هست که ایشان مکرر تکرار می‌کند چرا و مراد چی هست و امثال اینها معمولاً با ابهام هست پرسش: ... پاسخ: مکرر دارد در جاهای مختلف ایشان «الممتنع الشرعی کالممتنع العقلی» را آورده حالا مرادشان چی هست یا «الممنوع شرعاً کالممنوع عقلاً» امثال اینها این تعبیرات وجود دارد در این بحث تبعیت مقام ثبوت نسبت به مقام اثبات که اینجا وارد شده در همین بحثی که به این اشاره کرده یکی در یک بحث دیگری که مرتبط با این بحث هست بحث اطلاق ماده که کشف ملاک نسبت به غیر مقدور در مورد غیر مقدور چه طوری می‌توانیم کشف ملاک کنیم ایشان به اطلاق ماده تمسک می‌کند و تبعیت مقام ثبوت نسبت به مقام اثبات و امثال این بحثها وارد می‌شود آن یک بحث مفصلی دارد که مرحوم آقای خوئی وارد این بحث می‌شوند که مراد شما از این ... حالا تعبیر تبعیت مقام ثبوت نسبت به مقام اثبات را با وجود اینکه در تقریب کلام آقای نائینی روی این تکیه هست در پاسخ آقای خوئی خیلی روی این لفظ تکیه نمی‌کند ایشان می‌گوید این اطلاق ماده‌ای که شما اینجا می‌گویید مرادتان از اطلاق ماده چی هست؟ نمی‌دانم دلالت لفظیه است دلالت عقلیه است دلالت لفظی این اشکال دارد دلالت عقلی این اشکال دارد بحث مفصلی که می‌کنند یک مقداری ناشی از ابهاماتی هست فرمایش مرحوم نائینی اینجا دارد من حالا نمی‌خواهم همه جوانب بحث تبعیت مقام ثبوت نسبت به مقام اثبات یا کاشفیت مقام اثبات نسبت به مقام ثبوت را اینجا بحث کنم در فرمایشات آقایان هم وارد شده بخصوص آقای

خوئی اینجا در همین بحث اطلاق ماده وارد شدند پرسش: ... پاسخ: یا تطابق عالم ثبوت و اثبات همان است بعضی وقتها با تعبیر تطابق عالم ثبوت و اثبات یاد می‌شود.

آن چیزی که می‌خواهم من عرض بکنم آن این است که این بحث تطابق عالم ثبوت و عالم اثبات این یعنی چه؟ عالم ثبوت چی هست عالم اثبات چی هست؟ یک عالم اثبات داریم یعنی عالم الفاظ، الفاظ دال بر اینکه شارع یک حکمی صادر کرده عالم ثبوتش چی هست؟ حکمی که شارع صادر کرده این ربطی به ملاک و امثال اینها یعنی جایی که شارع دلیل ما می‌گوید شارع اینجا حکم ندارد ما کشف می‌کنیم که واقعاً شارع حکم ندارد این بحث اصالة الظهور است تطابق عالم ثبوت و عالم اثبات به این معنی اصالة الظهور است یعنی ظهور کاشف از واقع است الفاظ ظهوری دارند کاشف از مرادات هستند این مراد که نیست اصلاً ربطی به این بحثهای مرحوم نائینی ندارد مرحوم نائینی چیز دیگری می‌خواهد اینجا ادعا کند عالم اثبات را عالم انشاء، عالم جعل حکم یعنی‌گیرد عالم ثبوت را عالم ملاکات می‌گیرد حالا چطور شد این عالم اثبات و آن شد عالم ثبوت خب خیلی واضح نیست که چطور شد که ... پرسش: دیدگاه عدلیه می‌شود عالم ثبوت ... پاسخ: نه در دیدگاه عدلیه‌اش هم یک معمول است یک علت است یکی کشف معلول از علت خب عیب ندارد بگویید معمول ما که حکم هست کشف می‌کند از علت که ملاک است خب بله اشکال ندارد پرسش: ... پاسخ: ربطی به بحث اثبات و اینها ندارد این کاشفیت حکم ثبوتی، هر دو مقام ثبوت هستند پرسش: ... پاسخ: عالم ثبوت‌اند عالم ثبوت خودش دو مرحله دارد یک مرحله ملاکات دارد که در مرحله به اصطلاح علل احکام هست مقام علل احکام هست یک مرحله‌ای خود احکام دارد که مرحله معلومات آن ملاکات است خب این طور چیزها را ما می‌توانیم ذکر بکنیم حالا از این الفاظ اینکه شما می‌فرمایید که احتمالاً‌البته ایشان در واقع هر دو جهت را با هم دارد در واقع حکم را یعنی دلیل حکم را کاشف از حکم و حکم را کاشف از ملاک اینها را دیگر باز نکرده ایشان که چطور این طوری تعبیر می‌کنند پرسش: دلیل حکم منظور چی هست؟ ... پاسخ: روایتی که در آن وارد شده گفته

«إذا قدرت وجب الصلاة» خب یک معنی واضح هست چون در لسان دلیل گفته «إذا قدرت وجب الصلاة» وقتی ما برای این جمله مفهوم قائل باشیم یک موقع مفهوم قائل نیستیم یک موقع مفهوم قائل هستیم در هر حال اگر مفهوم قائل باشیم یا مفهوم قائل نباشیم مفاد این جمله به حکم اصالة الظهور حجت هست بر ثبوت حکم فرض کنید «إذا قدرت» اگر مفهوم قائل نشدیم معنایش این هست که در ظرف قدرت وجوب وضوء وجود دارد اگر مفهوم قائل شدیم می‌گوییم در ظرف قدرت وجوب وجود دارد و در ظرف عدم قدرت وجوب ندارد این مقدارش واضح هست هیچ ربطی هم به بحث ملاک و امثال اینها ندارد حالا که می‌خواهیم بیشتر از این قائل بشویم بگوییم علاوه بر اینکه وجوب وجود ندارد حکم وجود ندارد ملاکش هم وجود ندارد این فرع این هست که تنها مسئله دخیل در حکم ملاک باشد ولی خب ملاک یکی از امور دخیل در حکم است برای اینکه حکم ایجاد بشود اولاً باید ملاک موجود باشد ملاک در متعلق این یک دوم اینکه شخص قادر بر استیفای ملاک باشد دو، سوم در نفس امر شارع مفسده‌ای نباشد محذوری در نفس امر نباشد چهارم در ترخیص مصلحتی مزاحم با مصلحت التزام و مصلحت متعلق نباشد این طور چیزها این مراحل را همه را باید طی کرد تا یک امر صادر بشود حالا بعضی از این مراحل البته مورد بحث هست حالا نمی‌‌خواهم آن بحثهایش را بکنم ولی در اینکه بالأخره این دو مرحله اول شرط هست اولاً ملاک داشته باشد ثانیاً‌قدرت داشته باشد این بحثی نیست برای اینکه امر تصحیح بشود این دوتا ... بنابراین اینکه شارع گفته که اینجا وجوب وضو وجود ندارد گفته کسی که قدرت بر وضو دارد باید وضو بگیرد واجب است و کسی که قدرت ندارد وضو برایش واجب نیست خب وضو برایش واجب نیست این حتماً یعنی ملاک ندارد؟ نه ممکن است ملاک داشته باشد چون قدرت ندارد واجب نباشد یعنی فرض این نیست که انتفاء وجوب وضو حتماً باید مستند به انتفاء ملاک باشد دو چیزی که دخیل در وجوب هستند هر کدام از آنها منتفی بشوند وجوب منتفی می‌شود پرسش: ... پاسخ: ما این را نگفتیم که نه دلیل ناظر به این جهت نیست که دلیل آن چیزی که مقام اثبات دلیل هست می‌خواهد ثبوت حکم را بیان کند اما ملاک و اینها اصلاً از مفاد دلیل

خارج است ما می‌خواهیم اگر بخواهیم تقریب بکنیم تبعیت مقام ثبوت نسبت به مقام اثبات حالا برای آن بحثهایی که عرض کردم باید این را از باب دلالت عقلیه بگیریم بگوییم انتفاء حکم از انتفاء ملاک کشف می‌کنند کشفاً عقلیاً چون اینجا رابطه بین حکم و ملاک رابطه دال و مدلول لفظی که نیست این دیگر دلالتش از سنخ دلالت عقلیه است به اعتبار دلالت معلول بر علت یا دلالت عدم معلول بر عدم علت خب اگر یک شییء در تحققش چندتا امر باید باهمدیگر جمع بشوند اگر معلول تحقق داشته باشد ما می‌فهمیم همه اجزاء علت و همه شرایط موجود است و موانع مفقود است ولی اگر معلول ایجاد نشده باشد ما کشف نمی‌کنیم که هیچ یک از اجزاء نبوده ما می‌فهمیم یکی از اجزاء‌نباشد کافی است یا یکی از شرایط نباشد کافی است یا یکی موانع موجود باشد کافی است بنابراین وقتی ملاک یکی از اجزاء دخیله در ثبوت حکم هست عدم ثبوت حکم کاشف از عدم ثبوت ملاک نیست پرسش: ... پاسخ: طبق مبنای آقای نائینی دارم می‌گویم پرسش: آقای نائینی می‌فرمایند «إذا قدرت» در لسان دلیل آمد یعنی اینکه این قدرت در ملاک دخیل است ... پاسخ: همین را داریم بررسی می‌کنیم چرا بحث این است چرا این مفاد هست همین را داریم بررسی می‌کنیم در همین جا داریم بحث می‌کنیم که چرا وقتی در لسان دلیل پرسش: ... پاسخ: نه آنها بحث نیست. بحث سر این هست که لسانی که ایشان بیان می‌کنند بحث تبعیت است مقام ثبوت نسبت به مقام اثبات یا تطابق مقام اثبات و ثبوت عرض کردم مقام اثبات و ثبوت دو طور می‌شود معنی کرد مقام الفاظ و مقام مدلول الفاظ اینکه ربطی به این بحثها ندارد اگر باشد مقام حکم و ملاک را باید در نظر گرفت اثبات و ثبوت نیست حالا از الفاظش بگذریم که تعبیر اثبات و ثبوت کردن تعبیر غلطی هست از آن بگذریم اگر یک نوع کاشفیتی حکم از ملاک داشته باشد از باب کاشفیت معلول است نسبت به علت ثبوت معلول از ثبوت علت به جمیع اجزائه و شروطه و انعدام موانع باجمعها حکایت می‌کند ولی عدم معلول از عدم همه اجزاء یا عدم همه شرایط یا تحقق همه موانع حکایت نمی‌کند پرسش: ... پاسخ: خب حالا بیاییم ببینیم واقعاً این طوری

هست پرسش: ... پاسخ: حالا ببینیم چنین استظهار عرفی می‌شود کرد یا نمی‌شود کرد.

مجرد اینکه قدرت در لسان دلیل اخذ شده این کاشف از این هست که حتماً دخیل در ملاک است اولاً فرع این هست که ادله ناظر به مقام ملاک باشند آنها می‌خواهند اثبات ملاک را و مفروض این هست که آن چیزی که ادله می‌خواهد مستقیماً از آن کشف بکنند فقط وجوب و حکم است ملاک را اینها به آن ناظر نیستند اینکه ما بگوییم حالا چون یک قیدی اخذ شده پس یک مفاد جدیدی یعنی مأمور جدیدی وارد دلیل شده این خیلی روشن نیست ببینید یک دلیل که می‌گوید توضأ یک موقعی از اول ما می‌گوییم توضأ دوتا مفاد دارد یکی اینکه توضأ یعنی الوضوء واجب و الوضوء ذوملاکٍ یک موقعی ما می‌گوییم نه اصلاً الوضوء واجبٌ مفاد توضأ هست ما بگوییم اگر یک جایی قدرت در لسان دلیل اخذ یک قضیه جدید اضافه بشود آیا این واقعاً همین طور هست می‌شود یک چنین استظهاری کرد این یک چیز روشنی هست آقای صدر بخصوص این مطلب را پذیرفته که به اصطلاح اخذ قدرت در لسان دلیل به استظهار عرفی حالا با بحثهای مفصلی که کرده اگر نکته خاصی در یک مورد خاص وجود نداشته می‌شود استظهار کرد که کاشف از ملاک هست که من آنجا هم عرض می‌کردم که آیا شمایی که اوامر را ناظر به یک قضیه بیشتر نمی‌دانید آیا ذکر قدرت در لسان دلیل را قرینه می‌گیرید بر اینکه دوتا چیز را می‌خواهد افهام کند ... خیلی فکر می‌کنم مشکل باشد کسی یک چنین ادعایی را بخواهد ادعا کند این یک نکته،‌نکته دوم که نکته اصلی‌تر هست آن این است که قدرت اگر در لسان دلیل اخذ بشود مفادش وراء آن قدرتی هست که عقل درک می‌کند و آن قدرت عرفی است یعنی قدرت بلا حرجٍ پرسش: حاج آقا اینجا را شما با آقای صدر همراه هستید ... پاسخ: صبر کنید. این معنایش این است که اگر حرجی شد واجب نیست عقل درک نمی‌کند که اگر حرجی باشد واجب نیست ممکن است حرجی هم واجب باشد پس بنابراین آقای صدر هم می‌گوید به ملاک تأسیسیت بیانات مختلفی که آقای صدر دارد حالا من وارد بحثهای مفصل آقای صدر نمی‌خواهم بشوم همه مبتنی بر این هست که قدرتی در لسان دلیل اخذ می‌شود

همان قدرت عقلیه نه قدرتی که در لسان دلیل اخذ می‌شود این قدرت یک چیزی وراء قدرت، قدرت عرفی را می‌گوید و قدرت عرفی یعنی قدرت بلا حرجٍ و این قدرت بلا حرجٍ معنایش این هست که در ظرفِ ... یعنی اگر این تکلیف مقدور بلا حرجٍ بود واجب است و مقدور نبود کلاً یا مقدور حرجی بود واجب نیست پرسش: ... پاسخ: و اینجا لازم نیست حتماً او ناظر به ملاک ... یعنی یک اشکال اول این بود که مجرد این نکته مفاد جدیدی به قضیه اضافه نمی‌کند نکته دوم این است که حالا فرض کنیم که اگر مجبور شدیم باید بگوییم یک مفاد جدید اضافه می‌کند ما مجبور نیستیم که اصلاً همان نکته عقلی را می‌خواهد بگوید و اینکه یک چیز بدیهی است اصلاً بدیهی نیست «إذا قدرت» یعنی «إذا لم یکن هذا الامر حرجیاً علیک، إذا کان مقدورا بلا حرج» پس بنابراین این مطلب نظارت به ملاک از آن در نمی‌آید. البته یک نکته‌ای اینجا وجود دارد آن نکته را بعد به آن متعرض می‌شوم آن نکته این هست که آیا اگر قدرت در لسان دلیل اخذ شد معنای اخذ قدرت این هست که ممنوع شرعاً نباشید یعنی آن نکته دیگری که مرحوم نائینی در این بحث متعرض شده از خود این بحث ندارد اما در بحثهای تزاحم و بحثهای امر ترتب، پرسش: ... پاسخ: حالا عرض می‌کنم. من وقتی می‌گویم «إذا قدرت» هنگاهی که قادر بودی فلان کار را انجام بده اولاً باید قدرت تکوینی داشته باشد آن که بحثی نیست حرجی هم نباشد آن هم بحثی نیست یک چیز دیگری هم هست نهی شرعی نسبت به او نداشته باشیم این مطلب استفاده می‌شود یا استفاده نمی‌شود؟ این یک مطلبی است که بعید نیست استظهار این مطلب که نهی شرعی نداشتن استظهار بشود من الان این مطلب را عرض بکنم ببینید شما فرض کنید می‌گویند که یک بنده خدایی گفته بود که کسی که از مکه برگردد طواف نساء نکرده باشد نمی‌تواند با زنش نزدیکی کند این گفته یعنی خشک می‌شود؟! این شوخی ناشی از این است که توهم کرده که نمی‌تواند یعنی تکویناً نمی‌تواند ناظر به این هست که شرعاً نمی‌‌تواند خیلی وقتها هم نمی‌تواند هم که گفته می‌شود مراد این هست که به اصطلاح شرع او را اجازه نمی‌دهد مجاز نیست در انجام این کار پرسش: یعنی قدرت شرعی ندارد ... پاسخ: تعبیر قدرت شرعی نمی‌گوییم مجاز نیست شرعاً

نهی دارد مجاز نیست شرعاً‌انجام دادن «لا أستطیع أن افعل» در جایی که شخص قدرت تکوینی داشته باشد ولی شرعاً مجاز نباشد اطلاق «لا أستطیع» از آن منصرف است «لا أستطیع» انصراف دارد به جایی که مجاز شرعی هم باشد ولی آن در مانحن فیه نقش ندارد حالا در بعضی بحثهای آینده هم عرض می‌کنم این در مانحن فیه نقش ندارد. چرا؟ به دلیل اینکه یک موقعی هست فرض کنید ما امر به شیء را مقتضی نهی از ضد می‌دانیم آنجا خب عیب ندارد فرض این هست این بنده خدایی که آب دارد مأمور به انجاء نفس محترمه است خب انجاء نفس محترمه با وضو ضدین هستند اگر امر به شیء را مقتضی نهی از ضد بدانیم خب عیب ندارد وضو مقدور شرعی نیست مجاز شرعی نیست اطلاق قدرت بر وضو شامل نمی‌شود ولی بحث سر این هست که اینکه ما اهم و مهم را می‌خواهیم تصحیح کنیم چه به ملاک چه به امر ترتبی فرع پذیرش این مبناست که امر به شیء مقتضی نهی از ضد نیست والا اگر امر به شیء مقتضی نهی از ضد باشد همه این بحثها ... فرض این هست که چون می‌خواهیم بگوییم امر به شیء نهی از ضد نمی‌آورد اصلاً می‌دانید بحث امر ترتبی سیرش چه شکلی هست که سیر بحث امر ترتبی این هست اصل بحث در مورد امر به شیء مقتضی نهی از ضد است در بحث امر به شیء مقتضی نهی از ضد گفتند که ثمره بحث امر به شیء مقتضی نهی از ضد صحت و عدم صحت عبادت واجب هست گفتند که اگر یک کسی مأمور به انقاذ غریق اگر نماز بخواند اگر امر به شیء مقتضی نهی از ضد باشد این نمازش باطل می‌شود پرسش: ... پاسخ: حالا وارد آن بحث نشوید امر به شیء مقتضی نهی از صلاة باشد آن نمازش باطل می‌شود اگر امر به شیء مقتضی نهی از صلاة نباشد نمازش صحیح هست خب مرحوم شیخ بهایی اینجا ثمره را انکار کرده گفته که ما اگر نهی هم قائل نباشیم باید امر داشته باشیم امر به شیء مقتضی عدم امر به ضد است بنابراین در هر صورت نمازش باطل است چه نهی را ثابت بکنیم چه نهی را ثابت نکنیم کسانی که آن ثمره را اثبات کنند گفتند نه با دو وجه ما می‌توانیم بنابر اینکه امر به شیء مقتضی نهی از ضد نباشد مطلب را تمام کنیم یکی با امر ترتبی پس اینکه می‌گویید امر به شیء امر به ضد

را نمی‌آورد با امر به ضد منافات دارد نه با امر مطلق منافات دارد با امر ترتبی منافات ندارد نکته دوم با اینکه بگوییم صحت عبادت متوقف به امر نیست با ملاک درستش می‌کنیم با یکی از این دو وجه بنابراین مشکل ما مشکل امر داشتن یا این طور چیزها نیست امر نداشتن و اینها نیست مشکل ما اگر آن عبادت مهم را بخواهیم تصحیح بکنیم باید بگوییم امر به شیء مقتضی نهی از ضد نمی‌آورد پس بنابراین همه این بحثها مفروغ عنه این هست که ما نهی از آن واجب مهم نداریم پس در اینجا ما این طور نیست امر به انجاء نفس محترمه نهی از وضو را می‌آید نه نهی از وضو نمی‌آورد صحبت سر این هست که امر به وضو داریم یا نداریم دقیقاً همان بحث همیشگی است که پس بنابراین مجرد اینکه قدرت در لسان دلیل اخذ شده باشد دلیل بر این نیست که ... فرض کنید حتی این مطلب را هم بپذیریم که مراد از قدرتی که در لسان دلیل اخذ شده یعنی مجاز شرعی هم باشیم مجاز شرعی یعنی نهی شرعی نداشته باشیم خب اینجا هم نهی شرعی نداریم بنابر مفروض کلام ما که امر به شیء نهی از ضد نمی‌کند اینجا نهی شرعی هم ندارد پس بنابراین آن بحث حالا من می‌خواهم «الممتنع الشرعی کالممتنع العقلی» اصلاً وارد بحثش نشوم در جای خودش هم درست باشد که به نحو استظهاری عرض کردم به نحو استظهاری می‌شود در بعضی جاها این مطلب را پذیرفت که استظهار اطلاقی قضیه این هست که اگر گفتم «إذا قدرت‌» یعنی «إذا قدرت‌بلا نهی عن الشارع» می‌شود یک چنین استظهاری را کرد ربطی به بحث ندارد. پس نتیجه این بحث تا اینجای بحث این هست که اگر قدرت در لسان دلیل اخذ بشود وجهی ندارد که ما بگوییم قدرت در ملاک دخیل است این حالا یک مرحله بحث این بود که اگر قدرت مستقیم در لسان دلیل اخذ بشود اگر قدرت با واسطه اخذ بشود از لسان بدلیت آن یک بحثی هست که آن را فردا انشاء در موردش بحث کنیم و حالا همه این بحثها را هم گذشتیم گفتیم قدرت دخیل هست آیا نتیجه‌گیری که مرحوم نائینی کرده درست هست درست نیست این را فردا انشاء الله در موردش صحبت می‌کنیم. پرسش: حاج آقا هر جا قدرت اخذ شده باشد شما می‌فرمایید ... پاسخ: بله بلا حرج است مگر استظهار عرفی این است مگر یک جایی از اول

فرض کنید حج بگوید اگر قادر بودید بر دفع دشمنان باید این کار را بکنید خب حج ذاتش حرجی است ذاتش که حرجی که شد اینجا قدرت می‌شود قدرت تکوینی پرسش: نکته‌اش چی هست؟ ... پاسخ: نه چون عرفاً یک چیزی که حرجی هست را می‌گویند قدرت ندارند در مواردی که یک شیء خیلی سخت هست می‌گویند من نمی‌توانم انجام بدهم پرسش: ... پاسخ: استظهار عرفی است دیگر پرسش: ... پاسخ: نه ترجیح داده نشد بحث این هست که قدرتی که در لسان عرف هست معنای عام است مفاد عرفی قدرت یعنی اینکه من بتوانم و حرجی نباشد پرسش: اگر مولا بخواهد بفهماند به عبدش که اینجا ملاک ندارد وقتی قدرت نداری ملاک ندارد کار ... پاسخ: باید بگوید ملاک ندارد همین طوری که شما گفتید پرسش: اگر کسی قائل باشد که همان دیدگاه آقای نائینی را قائل باشد که قدرت ... یکی از وجوه «إذا قدرت» در خطاب غیر از حرجی بودن که خیلی وقتها معنای حرجی را دارد یکی از وجهش این است که می‌خواهد بفرماید قدرت در ملاک دخیل است ... پاسخ: اگر مبنای مرحوم نائینی درست باشد می‌تواند ولی نه مبنای ایشان درست نیست. پرسش: انصافاً «إذا قدرت» را اگر بگوییم و بفهمد طرف که منظورم قدرت ... و تکوینی است ... پاسخ: بحث ما این که نمی‌گوید نه حتی اگر هم بگوید حالا آن وقت باید دید که چرا این نکته را گفته ... پرسش: ... پاسخ: آیا واقعاً این طوری است خیلی روشن نیست نه گاهی اوقات می‌خواهد تأکید کند که این مطلبی نیست که بر خلاف حکم عقل باشد این طوری نیست که حرف غیر معقول که نمی‌زند حرف معقول است.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»